

جرقه انفجار «ابر جنبش» و «انقلاب زنانه» در ایران؟

مهرداد درویش پور



مرگ ژینا (مهسا) امینی، زن کرد تباری که به جرم «بدحجابی» توسط گشت ارشاد دستگیر شد و جان باخت، به جرقه انفجار و نقطه عطفی در خیزش‌های اجتماعی علیه جمهوری اسلامی در طول تاریخ حیات آن بدل شد.

امری که نوید بخش گذار از جنبش‌های تک موردی و مجزای خیابانی هرچند زنجیره‌ای و ساختارشکن پیشین به نخستین «ابر جنبش» سراسری و شاید «انقلاب زنانه» در ایران است.

خیزشی که به یمن حضور چشمگیر زنان و جوانان در آن توانست با شعارهای فراگیر «زن، زندگی، آزادی» و «کردستان، چشم و چراغ ایران» و «اصل نظام نشانه است» پلی بر شکاف‌های اتنیکی و جنسیتی در ایران بزند و با همگانی شدن آن، از پشتیبانی کم‌نظیر افکار عمومی در ایران و جهان برخوردار شود که کمتر در جنبش سبز و خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و دیگر جنبش‌ها و اعتراضات پس از آن شاهدش بودیم.

خیزشی که نوعی آگاهی و اتوریته جمعی آفرید که نشان داد چگونه راز پیشروی اعتراضات در گسترش ایده همبستگی همچون یک ارزش است. این یادداشت به برخی ویژگی‌های رخدادی می‌پردازد که هنوز در متن آن به سر می‌بریم و فرجام آن نامشخص است.

جنبش‌های اجتماعی و نقش آن در تحولات اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی به کنش‌های جمعی فراگیری اطلاق می‌شود که یا مطالبه محور هستند یا با هدف تسخیر قدرت سیاسی به میدان می‌آیند که به رغم گوناگونی، معمولاً از سه ویژگی مشترک برخوردارند. یک، هویت داشتن؛ دوم جنبه اعتراضی و ضدیت داشتن؛ و سوم فراگیر بودن.

همچنین از کارکرد سه گانه‌ای برخوردارند: یا به عنوان گروه فشار برای عقب راندن دولت و نهادهای قدرت عمل می‌کنند؛ یا به عنوان میانجی و نماینده خواسته‌های معین گروه‌های اجتماعی ظاهر می‌شوند؛ و یا به عنوان آفریننده هنجارهای نوین، آگاهی جمعی تولید می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی الزاما با انقلاب‌ها یکی نیستند، اما از خیزش و شورش‌های ناگهانی، کور و خودانگیخته نیز متمایزند و از درجه‌ای از هدفمندی، تداوم و سازماندهی به رغم سیالیت برخوردارند.

این جنبش‌ها گاه بر اساس ترکیب گروه‌های اجتماعی شرکت کننده در آن (نظیر جنبش کارگری، دانشجویی، دهقانی، ملی و...)، گاه بر پایه ارزش‌ها و اهداف آن‌ها (نظیر جنبش سوسیالیستی، فمینیستی، ناسیونالیستی، دمکراتیک، پوپولیستی، اسلام‌گرا، فاشیستی و...) و گاه بر پایه نوع و درجه تغییراتی که طلب می‌کنند (سندیکایی، اصلاح طلبانه یا انقلابی) تقسیم بندی می‌شوند.

در ایران امروز در کنار جنبش‌های اجتماعی کلاسیک نظیر جنبش کارگری، جنبش‌های نوین اجتماعی نظیر جنبش محیط زیست، زنان، جوانان، کوپیر و جنبش اتنیک‌های تحت ستم نیز رشد کرده است. جنبش‌هایی که عموماً تک موردی، غیر ایدئولوژیک، مطالبه محور، ضد قدرت و فراطبقاتی بوده و الزاما برخاسته از موقعیت افراد در تولید نیستند و از ساختار افقی، سیال، و خصلت ژله‌ای اما متدوام و زنجیره‌ای برخوردارند و بدون رهبری متمرکز و بری از دوگانگی‌های رایج انقلابی یا اصلاح‌طلبانه علیه ساختارها به پا می‌خیزند.

تک موردی بودن اغلب خواست‌های این جنبش‌ها گرچه نشانگر نوعی پلورالیسم جنبشی و استقلال آن‌ها از یکدیگر است که توان بسیج و پویایی آن‌ها را افزایش می‌دهد اما بخت همگانی کردن آن‌ها را نیز محدود می‌سازد. پرسش این جا است در کشوری نظیر ایران که در آن نه از دموکراسی و نه حضور احزاب قدرتمند خبری است و شکاف‌های اقتصادی و طبقاتی و دیگر گسست‌های اجتماعی به شدت گسترش یافته است، چگونه جنبش‌های اجتماعی می‌توانند همبسته شوند و نقش موثرتری در تحولات اجتماعی بیابند؟

ایران جامعه جنبشی اما بی‌فرجام؟

امروزه حتی در کشورهای دموکراتیک غربی که در آن‌ها احزاب ساختار نیرومندی دارند با کاهش نفوذ احزاب، نقش جنبش‌های اجتماعی در تحولات برجسته تر شده است. هرچند نقش این جنبش‌ها در جامعه جنبشی نظیر فرانسه نسبت به سوئد که در آن احزاب با ثبات تر و نهادینه‌تر هستند برجسته‌تر است.

در ایران نیز که جامعه جنبشی است چه در عصر جنبش مشروطه، چه تحولات سالیان بین بیست تا سی و دو، چه در دوران انقلاب ایران و چه در دوران جمهوری اسلامی، نقش جنبش‌های اجتماعی در تحولات سیاسی و اجتماعی اغلب چشمگیرتر از نقش احزاب سیاسی بوده است.

سیطره دیرپای استبداد سیاسی که مانع شکل‌گیری و تدوام احزاب قدرتمند شده نیز به نوبه خود نقش جنبش‌های اجتماعی در تحولات سیاسی را برجسته‌تر کرده است. در واقع همان طور که چارلز تیلی تاکید می‌کند جنبش‌های اجتماعی به عنوان ابزار بسیج منابع گروهی در شرایطی در این جوامع شکل می‌گیرند که مردم هیچ راه دیگری برای بیان خواسته‌های خود ندارند و یا نیاز هایشان یکسره توسط حکومت‌ها سرکوب می‌شود.

در ایران امروز نیز جنبش‌های اجتماعی نظیر زنان، جوانان (دانشجویان)، اتنیک‌های تحت ستم، کارگران و معلمان و جنبش محیط زیست نه فقط به عنوان نیروی فشار و یا تولید کننده آگاهی جمعی، بلکه در ایفای نقش میانجی و نمایندگی خواست‌ها و مطالبات گروه‌های مختلف جامعه نقش پررنگ‌تری یافته‌اند.

پرسش این جا است که با توجه به دیرپایی و ریشه دار بودن اقتدارهای دینی، موروثی و ایدئولوژیک در ایران و قدرت سرکوب حکومت و همچنین ضعف و پراکندگی و تنوع جنبش‌ها و فقدان رهبری و ایدئولوژی واحد و متمرکز چگونه می‌توان بر پراکندگی فائق آمد و با همبستگی، بخت گذار به یک ابرجنبش را که موجب تحولات ساختاری در کشور شود گسترش داد؟

بسیاری ریشه شکست‌های صد ساله اخیر جنبش‌های اجتماعی در ایران را در نداشتن ایدئولوژی و رهبری درخور و احزاب پایدار می‌دانند و از خود می‌پرسند آیا خیزش اخیر نیز با توجه به عدم توازن قوا و فقدان شرایطی که چارلز تیلی از آن همچون ملزومات پیروزی یک جنبش انقلابی نام می‌برد (نظیر وجود سازمان یافتگی و رهبری، منابع کافی برای بسیج، منافع مشترک یا ایدئولوژی واحد در کنار فرصت سیاسی لازم و جرقه انفجار) با سرکوب یا فرسودگی روبرو خواهد شد و نهایتاً دوباره به شکست نخواهد انجامید؟

به رغم تاکیدات تیلی درباره نقش «ایدئولوژی اعتراض» و توانایی «بسیج منابع» و نقش رهبری در فراگیری جنبش‌های اجتماعی و محتمل کردن شانس پیروزی که در آن حقایق غیر قابل انکاری وجود دارد، دیگر جامعه‌شناسانی همچون تورن، جمیز دیوس یا اسکاچیل تقلیل بخت پیروزی جنبش‌های اجتماعی به وجود رهبری یکپارچه و مصمم را ساده‌انگارانه و مسئله‌برانگیز دانسته و بر نقش حضور گروه‌ها با موقعیت‌ها و انگیزه‌های گوناگون که در فرایند پیچیده شکل‌گیری و حل ستیزه‌های اجتماعی متعدد نقش دارند

تاکید می‌کنند.

امری که علاوه بر شرایط داخلی، شرایط بین‌المللی نیز در فرایند تکوین و چشم‌انداز این جنبش‌ها اثر گذار است. نمونه انقلاب تونس نشانگر آن است که چگونه حتی جنبشی «بدون سر»، بخت همگانی شدن و حتی چالش قدرت سیاسی را دارد.

علاوه بر آن برخی «بی‌سر» بودن جنبش‌های اجتماعی در ایران را نشانه قدرت آن می‌دانند که حکومت نمی‌تواند با قطع سر، آن را فلج سازد. با این همه پرسیدنی است که این خیزش‌های خیابانی و جنبش‌های چندگانه چگونه با یافتن نقاط همپوشی می‌توانند خود را در چالش ساختارهای حاکم افزایش دهند؟

اگر پیش از آن جنبش‌های اجتماعی موردی گوناگون به دلیل تمایزات و گاه تلاقی برخی از آن‌ها با یکدیگر، بخت تبدیل شدن به یک اتوریته جمعی سراسری و ایجاد یک همبستگی عمومی را نداشتند، جان باختن ژینا به دلیل مسئله حجاب، جرقه انفجار خیزشی همگانی شد.

انقلاب زنانه؟

آنچه در خیزش‌های اخیر قابل مشاهده است برجسته شدن نقش زنان و مطالبات آن‌ها در ایجاد همبستگی سراسری و گرایش به فمینیزه شدن خیزش‌های خیابانی است که پیشتر عمدتاً کلامی مردانه بر آن‌ها حاکم بود.

اگر پیش از آن جنبش‌های اجتماعی موردی گوناگون به دلیل تمایزات و گاه تلاقی برخی از آن‌ها با یکدیگر، بخت تبدیل شدن به یک اتوریته جمعی سراسری و ایجاد یک همبستگی عمومی را نداشتند، جان باختن ژینا بر سر مسئله حجاب، جرقه انفجار خیزشی همگانی شد.

این نه فقط از آن رو است که نیمی از جامعه ایران و به لحاظ آماری بزرگترین گروه تحت ستم را زنان تشکیل می‌دهند، بلکه به ویژه به دلیل شدت آسیب‌دیدگی اجتماعی‌شان به عنوان اصلی‌ترین قربانی ایدئولوژی زن‌ستیز و تبعیض‌آمیز نظام است که آنان را از همان آغاز به چالش‌گران و دشمنان اصلی بنیادگرایی اسلامی بدل ساخته بود.

همچنین، این واقعیت که زنان در دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز حضور داشته و نیمی از آن به شمار

می‌روند می‌تواند آنان را به حلقه پیوند این جنبش‌های گوناگون بدل سازد. و بالاخره آنکه برآمد مردانگی نوستالژیک در قالب جمهوری اسلامی ایران که کوشید عقبه زمان را به عقب برگرداند، گرچه گروه‌های معینی از مردان را از امتیازات ویژه‌ای برخوردار کرد اما در طول زمان، زمینه سرخوردگی مردان بیشتری را از مردانگی به ویژه نوستالژیک فراهم کرد.

برای نمونه اگر در گذشته با بی‌اعتنایی مردان نسبت به مطالبات زنان روبرو بودیم امروز در همراه شدن مردان با خیزش اخیر شاهد گسترش تمایل مردان به پایان بخشیدن به شکاف و تبعیض جنسیتی در ایران و مبارزه با حجاب اجباری و یاری رساندن به زنان در سوزاندن حجاب‌ها در تظاهرات یا بریدن موهای سر آنان هستیم.

با فمینیزه شدن برخی از شعارها و مطالبات در خیزش اخیر که شعار زن، زندگی، آزادی برجسته‌ترین آن‌ها است، نقش زنورانه این خیزش هرچه پر رنگ‌تر شده است.

این امر نه فقط در شعارها، بلکه در حضور پررنگ تر زنان جوان در این اعتراضات تا سرحد رهبری اعتراضات قابل مشاهده است. حرکت‌هایی که نه فقط با پیشگامی زنان آغاز شده بلکه در جذب مردان به همراهی با زنان علیه حجاب اجباری و تحقیر زنان و کل نظام را نشانه رفتن نقش مهمی داشته است.

شعار «زن، زندگی، آزادی» همچون اصلی‌ترین شعار ایجابی این جنبش، چالشگر ایدئولوژی خشن مردسالار، مرگ آفرین و استبدادی حاکم است

ردپای انقلاب زنانه در این خیزش تن‌ها در عبور از شعارهای سلبی به شعارهای ایجابی از این دست نیست، بلکه به ویژه آن را می‌توان در نبود شعارهای پوپولیستی بازتولید کننده اقتدار مردانگی هژمونیک، دینی و فردی (همچون «یا حسین، میرحسین» و «الله اکبر») یا به حاشیه رانده شدن شعارهای نوستالژیک و پوپولیستی اقتدار مردانگی هژمونیک، فردی و مبتنی بر سکولاریسم آمرانه همچون «رضا شاه، روح شاد» مشاهده کرد.

به جای آن شعارهای ترقی خواهانه خیزش اخیر پیش از هرچیز با خواست محو مناسبات نابرابر همچون استبداد و اجبار و تبعیض جنسیتی و مرگ آفرینی نظام گره خورده است. شعار «مرگ برستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» در نقد اقتدار دینی و موروثی و طنین بیشتر آن در برخی از شهرها نظیر رشت و در دانشگاه‌های تهران جلوه دیگری از این دگردیسی است.

برجستگی نقش زنان در خیزش اخیر به گونه‌ای است که برخی از بزرگترین جنگ فمینیسم در جهان درخیزش اخیر ایران سخن گفته‌اند که همزمان چالشی علیه پیشداوری های فمینیسم کلونیال در تقلیل نقش زنان «جهان سوم» به قربانیان منفعل است.

ابرجنبش و چشم انداز آن

خیزش اخیر در عین حال نشانگر امکان پذیری همپوشی تقاطع ستم‌دیدگی‌های گوناگون است که بخت بالا بردن آن را به یک ابر جنبش افزایش داد. همزمان کرد بودن، زن بودن و سکولار بودن ژینا که به جرم هرسه با خشونت لجام گسیخته‌تری از ماموران حکومت اسلامی روبرو شد، جلوه‌هایی از همپوشانی علیه مردسالاری و تبعیض جنسیتی، تبعیض اثنیکی و استبداد دینی حاکم است.

برای نخستین بار شاهد شکل‌گیری یک جنبش سراسری هستیم که یکپارچگی آن را نه مدیون رهبری واحد یا ایدئولوژی وحدت بخشنده، بلکه در همپوشی و تقاطع خواست‌های مشترک در اعتراض به ستم‌های چندگانه است.

همچنین، در این خیزش ایده همبستگی همچون یک ارزش مشترک بر منافع خاص جنبش‌های گوناگون غلبه کرده و خود به انگیزه اعتراضات اجتماعی بدل شده است. یعنی همانطور که در آمریکا - در شرایط کاملاً متفاوتی با ایران - قتل جورج فلویید منجر به جنبش همگانی ضد نژادپرستی شد که فقط به سیاهان محدود نماند، در ایران جان باختن ژینا (مهسا) امینی به یک همبستگی همگانی منجر شد که فقط به زنان یا گروه اثنیکی محدود نماند.

همگانی شدن ایده همبستگی همچون یک ارزش، در تبدیل شدن جنبش‌های متکثر و پراکنده به یک جنبش سراسری و یکپارچه نقش کلیدی دارد و بخت گذار به ابر جنبش ساختارشکن را افزایش می‌دهد.

علاوه بر آن، این خیزش با به حاشیه راندن هرچه بیشتر آلترناتیو سازی های از بیرون، یا اصلاحات حکومتی از درون یا گرایش‌ها و اگرایی‌ها، چشم انداز نوید بخشی را پیش روی آینده ایران قرار داده است.

خیزش کنونی نه فقط از آن رو که با فراگیری به نوعی ابرجنبش بدل شده است، بلکه با گسترش حس تحقیر ترس و تعرضی‌ترشدن برخورد زنان و جوانان با نیروهای سرکوب نظام، چشم اندازهای تازه‌ای را پیش رو

گذاشته است.

شکست سنگین اخلاقی/سیاسی نظام در ماجرای ژینا، گسترش تردید و شکاف در بالایی‌ها در برخورد به حجاب اجباری و گشت‌های ارشاد، ناتوانی یا تعلل نیروهای سرکوب در حمله خونین به مردم - که یا ناشی از وحشت حکومت از تکرار آبان ۹۸ است یا حکومت قصد دارد با فرسایشی کردن، آن‌ها را از پا اندازد- و همزمانی این خیزش با حضور ابراهیم رئیسی در سازمان ملل و ملاحظات دیپلماتیک حکومت مرتبط با آن، زمینه پیشروی مردم در این اعتراضات و خصلت تدافعی یافتن نظام را افزایش داده است.

این که این امر را تا چه حد باید فتح استراتژیکی در جنگ‌های موضعی مردم با نظام دانست که فضای سیاسی آینده را تغییر خواهد داد یا آن که نظام باز هم ناگزیر برای بقای خود به جای هر نوع تغییری قوه سرکوب را بیش از پیش به کار خواهد گرفت، امری است که آینده نشان خواهد داد.

با اینهمه یک امر مشخص است: جامعه ایران وارد مرحله بازگشت ناپذیر دیگری شده است که در آن حکومت دیگر نمی‌تواند بدون عقب نشینی، رویای طالبانیزه کردن هرچه بیشتر جامعه را دنبال کند و جنبش‌های خیابانی بیش از پیش اراده معطوف به آزادی خود را با شجاعت بیشتری به ابزار چالش نظام بدل خواهند ساخت.

پی‌پی‌سی